شهرآرا

اشنبه

سال شانزدهم
۲ دی ۱۴۰۳
۲۰ جمادی‌الثانی ۱۴۴۶
شماره ۴۳۸۹

SHAHRARANEWS.IR
Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵
- دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵
- نمابر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
- روابط عمومی: ۰۵۱ -۳۸۴۸۳۷۵۲
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹



دمای هوای مشهد
رطوبت هوا ۷۵٪
۶° ↑ -۲° ↓
صبح ۰ ظهر ۴
عصر ۳ شب ۱

اوقات شرعی مشهد
اذان ظهر ۱۱:۳۰:۲۱ نیمه شب شرعی ۲۲:۴۴:۵۷
غروب آفتاب ۱۶:۲۰:۵۲ اذان صبح فردا ۰۵:۰۹:۲۹
اذان مغرب ۱۶:۴۱:۲۱ طلوع آفتاب فردا ۰۶:۴۰:۱۷

حضرت فاطمه زهرا(س):
اَلبِشرُ فی وَجهِ المؤمِنِ یُوجِبُ لصاحِبِهِ الجَنَّةَ
وَالبِشرُ فی وَجهِ المُعانِدِ المُعادی یَقی صاحِبَهُ عَذابَ النّار؛
خوشرویی و لبخند در چهره مؤمن برای صاحب این لبخند موجب بهشت می‌شود و خنده بر چهره دشمن عنود، صاحبش را از عذاب دوزخ نگه می‌دارد.
فاطمة الزهرا، بهجة قلب المصطفی، ج۱، ص ۳۰۰

روایت روز

مادران همیشه منتظر



حامد عسکری
شاعر و نویسنده

مادران شهدا حال غریبی دارند، مادران جاویدالاثرها روزگار غریب‌تری. مهرداد می‌گفت یک شب، شب یلدا که همین چندشب پیش بود اتفاقا نشسته بودیم پدرم داشت انار دان می‌کرد و ما داشتیم می‌گفتیم و می خندیدیم. یکهو با با مکث کرد و زل زد به انار توی دستش و گلوله‌گلوله اشک ریخت. گفتیم چی شده؟ اشک‌هایش را پاک کرد و گفت: چی میشه اگر الان بهرام بعد سی‌وپنج سال از این در بیاد تو این انار رو از دستم بگیره بخوره و بعد دوباره بره هرجا دلش خواست و حتی اگر نخواد بمونه هم طوری نیس. بیاد هیچی نگه، نگامم نکنه. منم نه می‌پرسم کجا بودی، نه دعواش می‌کنم نه پرس‌وجوش می‌کنم که چرا تا الان از خودت خبری ندادی....

ما کنار سفره‌هایمان در گرمای خانه‌هایمان نشسته‌ایم و کیفوریم البته نوش جانمان چه از این بهتر که شاد و همدل کنار همیم ولی باید به این مادرهای تنها فکر کرد و به آن‌ها درود فرستاد. سال‌ها پیش نهادی، جمعی از مادران شهدا را آورده بود مشهد و من هم آمده بودم که از این سفر و حالشان روایتی بنویسم. دوربین دور مادرها می چرخید و ازشان می‌خواست که از نهاد مربوط تشکر کنند که آن‌ها را آورده زیارت و هی مدام مزاحم زیارتشان می‌شد! من آنجا بودم و زن آن جمله تاریخی را به دوربین زل زد و گفت: «یه مشهد من رو آوردین باس هزار بار تشکر کنم؟ از دیروز سه بار اومدین ازمون خواستین حرف زدم، دارم زیارت می‌کنم نمی‌فهمی؟ بعدش اگر حمیدم زنده بود سالی چهاربار منو می‌آورد مشهد یه بار آوردی چرا این‌قدر منت می‌ذاری...» شهادت زیستی شاهدگونه می‌خواهد و هر خانواده‌ای که شهیدی دارد این‌گونه نیست که چون شهید شده عزیز شده بلکه این است که عزیز بوده و عزیز خداشده و خدا او را برده پیش خودش. هر مادر شهیدی بهترین فرزندش فرزند شهیدش بوده. همین است که هر بار اسم شهیدش را می‌بری چشم‌هایش پر اشک می‌شود و یادش جگرش را خال می‌اندازد.



چه‌ها

تنها کسی که به بودنش ادامه می‌دهد



ضحی زرکانلو
روزنامه نگار

۱ من هم مثل خیلی از فرزندان جهان یک وقت‌هایی که مادرم از سرکارش دیر به خانه آمده، یک وقت‌هایی که سردرد شده و حالش خوب نبوده ترسیده‌ام! بهتر بگویم وحشت کرده‌ام از آن روز جهنمی که شاید نباشد. بعد دیوانه‌وار تصور کرده‌ام آن روز سیاه نبودنش را و زارزار زده‌ام زیر گریه! چیست این مادر! چه نقشی با خودش آورده در دنیای ما که بدون حتی یک گلبرگش ما ول معطلیم! اوکه حتی اگر نباشد هم به مادر بودنش ادامه می‌دهد.

۲ مادرم مثل هر دانه سرخ انار مثل هر برگ نارنجی نارنگی، از وجودش گذشته و در بغچه ما بچه‌هایش بی‌دریغ و منت گذاشته. چه وقتی که برداشتیم و مزه کردیم و چه وقتی نخواستیم یا ندیدیم. او همیشه به مادر بودن ادامه داده است. بی چشمداشت.

۳ من هم مثل خیلی از فرزندان جهان نفر اول لیست شِیرم مادرم است! و دایرکت مسیجم پر است از ویدئوهای آموزنده اخلاقی، تناسب اندام، رژیم غذایی و بایدها و نبایدهای خانه‌داری... و من هم مثل خیلی از فرزندان جهان، خیلی وقت‌ها پیام‌هایش را باز نکرده‌ام! یا در نهایت سین زده‌ام و بعد شستی روی صفحه کوبیده‌ام به منزله لایک! او اما، هر روز من را لایک زده، برایم کامنت نوشته، استوری و پست گذاشته و هیچ وقت منتظر جوابی از من نبوده. او همیشه به مادر بودنش ادامه داده است.

دلنگاره

دغدغه‌ای که هنوز با من مانده‌است



معصومه متین‌نژاد
روزنامه نگار

تنها تاریخی که توی آن تقویم کاغذی بزرگ روی دیوار برایم مهم بود، پیدا می‌کردم و دورش خط قرمزی می‌کشیدم. قصه تکراری هرسالم بود. باید از دوسه ماهی مانده به روز موعود پول توجیبی‌هایم را جمع می‌کردم تا هدیه‌ای متفاوت‌تر از سال پیش بخرم. جوراب ساق بلند، کیف پول، قاب عکس، روسری، چادر نماز، مجسمه و...؛ ولی نمی‌دانم چرا هرسال هدیه‌هایم حول همین چیزها می‌گشت. باید کلی ناز پدرم را می‌خریدم تا راضی می‌شد و صدتومانی اضافه بر سازمان کف دستم می‌گذاشت. چقدر هم باید انرژی می‌سوزاندم تا مخ برادرهای کوچک‌ترم را می‌زدم. برای من دوسه ماه کم بود و برای آن‌ها زیاد. باید چندماهی جلوی شکم‌شلی‌شان را می‌گرفتند تا پول بیشتری پس‌انداز می‌شد. این‌کار از گرفتن نمره۲۰ انضباط هم برایشان سخت‌تر بود. تلاش‌هایم به کوبیدن آب در هاون می‌ماند. آخر سر مجبور می‌شدم یک تنه جور همه‌شان را بکشم.

چقدر این روزها خوشحالم که دیگر بزرگ شده‌ام و همه‌اش نگران پول توجیبی‌هایم نیستم. ولی صادقانه بگویم هنوز هم نزدیک روز مادر که می‌شود، دغدغه خرید هدیه برای مادرم را دارم. اما نمی‌دانم چرا دیگر از آن ذوق کودکی خبری نیست. انگار ازپس همه این سال‌ها از یک چیزی خاطرم جمع شده است؛ محبت مادرم.

آن وقت‌ها در رقابتی کودکانه دائم نگران کم شدن محبت مادرم بودم ولی از یک جایی به بعد فهمیدم جنس محبت‌های مادرم برخلاف همه محبت‌های دنیاست و وابسته به هیچ متغیری نیست. درست مانند صفت رحمانیت خداوند که بی‌شائبه همه را شامل می‌شود. اصلا برای خدا چه فرقی می‌کند که بنده‌اش کجای این خطکش ایستاده باشد. به نظرم مادرها هم این‌گونه‌اند؛ خداگونه.

اول شخص

حادثه در تنکابن

یادی از مرحوم منوچهر حامدی خراسانی، بازیگر سینما و تلویزیون که در دومین روز از زمستان سال ۱۳۷۴ درگذشت



آزاده چشمه سنگی
نویسنده

فرزند صحنه‌های نمایش

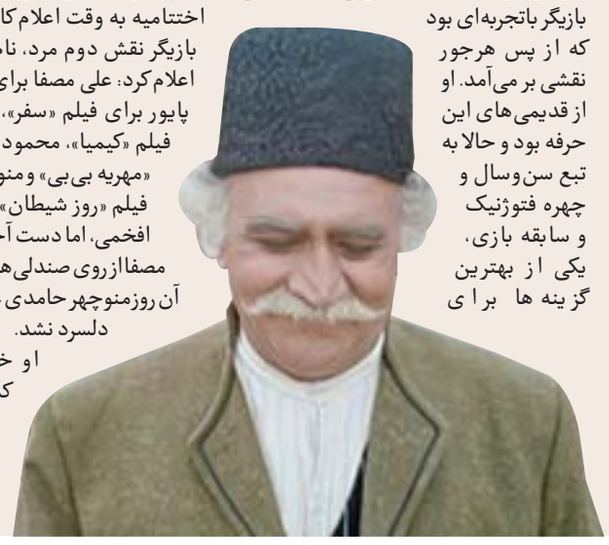
«اگر ما در تئاتر تأمین بودیم، هیچ‌گاه پا به تلویزیون یا سینما نمی‌گذاشتیم.» این را منوچهر حامدی در یکی از آخرین گفت‌وگوهایش با نشریه «سینما تئاتر» در سال ۱۳۷۴ می‌گوید. مدتی پیش از مرگ. بازیگر هزارنقش و پرکاری که حرفه‌اش را از اساس با اصول آکادمیک و تحصیلات دانشگاهی آغاز کرد. اهالی تئاتر عمق این نیم‌خط درددل منوچهر حامدی را خوب درک می‌کنند.

صحنه نمایش، مغناطیس عجیب و غریبی دارد. آدمی که تئاتر کار می‌کند، هر بار در رویارویی با انرژی وصف‌ناپذیر حضور تماشاچیان، در زیر نور موضعی و موسیقی جاری در صحنه، با آن صدای رسا و چهره‌ای که از احساس لبریز می‌شود، آن‌قدر از لذت بازیگری سرشار می‌شود که به‌ندرت می‌تواند این تجربه ناب را با حضور در برابر دوربین سینما یا تلویزیون، عوض کند. منوچهر حامدی از تئاتر برخاسته بود. ریشه‌هایش آنجا بود و برگ‌وبارش به جبر زمانه روی پرده سینما و در قاب تلویزیون. اما هرکجا توی هر نقشی که حاضر می‌شد، همیشه بهترین خودش را ارائه می‌داد.

فارغ از نام کارگردان و تیم بازیگری. هرچند در کارنامه بلند بالایش، تجربه همکاری با بهترین‌های این حرفه را هم داشته است. از علی حاتمی (کمال‌الملک) و یدا... صمدی (مردی که زیاد می‌دانست) گرفته تا داریوش مهرجویی (اجاره‌نشین‌ها) و مسعود کیمیایی (ردپای گرگ).

کاندیدای بهترین بازیگر نقش مکمل مرد

«خیلی‌ها می‌گویند که حامدی همه‌جا حضور دارد و هرکاری که به او سفارش کنی قبول می‌کند! حالا من از شما سؤال می‌کنم. چند بازیگر به سن و سال من در سینما یا تلویزیون وجود دارد؟!» شاید بیراه نمی‌گوید. او در شرایطی افتاد روی غلتک بازیگری و نقش‌ها یکی پس از دیگری به سویش حواله شدند که در حوالی پنجاه سالگی، بازیگر باتجربه‌ای بود که از پس هرجور نقشی بر می‌آمد. او از قدیمی‌های این حرفه بود و حالا به تبع سن‌وسال و چهره فتوژنیک و سابقه بازی، یکی از بهترین گزینه‌ها برای بسیاری نقش‌ها بود. هرچند بیش از هرچیز در نقش‌های منفی و خاکستری، جلوه بهتری داشت، اما شخصیتی وجود نداشت که در شمایل او، جان دوباره نگیرد.



گزینه‌ها محدود بود و زمان به سرعت می‌گذشت و اگر می‌خواست بنشیند و با وسواس از میان نقش‌های تاپ، یکی را انتخاب کند، باید از غم نان و مخارج روزمره زندگی می‌گذشت. با این حال، حضور فعال و پررنگ او در بسیاری از پروژه‌های تصویری در دهه ۶۰ و ۷۰، یک جا به چشم داوران جشنواره فیلم فجر آمد؛ سال ۱۳۷۳ بود. سیزدهمین دوره جشنواره فیلم فجر. آن سال مجری جشنواره در مراسم اختتامیه به وقت اعلام کاندیداهای بهترین بازیگر نقش دوم مرد، نام پنج بازیگر مرد را اعلام کرد: علی مصفا برای فیلم «پری»، امیر پایور برای فیلم «سفر»، رضا کیانیان برای فیلم «کیمیا»، محمود بصیری برای فیلم «مهریه بی‌بی» و منوچهر حامدی برای فیلم «روز شیطان» به کارگردانی بهروز افخمی، اما دست آخر همگی برای علی مصفا از روی صندلی‌های خود برخاستند. آن روز منوچهر حامدی غمگین بود، اما هرگز دلسرد نشد.

او خودش بهتر از هر کسی می‌دانست که ارزش سال‌ها خاک صحنه خوردن و تجربه‌های متعدد بازیگری، لزوما به دریافت آن تندیس چشم‌نواز نخواهد بود. او با اشتیاق پا به این عرصه گذاشته بود و بنا داشت تا روزی که نفس می‌کشد، در همین حرفه باقی بماند. البته که همین هم شد.

آوار نخل محبت

«حادثه در کندوان» به عنوان یکی از آخرین آثار منوچهر حامدی اکران شد اما حادثه مهیب‌تر در تنکابن اتفاق افتاد. منوچهر حامدی داشت از عرض جاده عبور می‌کرد و هرگز فکرش را نمی‌کرد، حرکت یک خودرو سواری بتواند او را برای همیشه متوقف کند. او هنوز داشت دیالوگ‌های فیلم‌نامه‌اش را مرور می‌کرد. «نخل محبت»، دست آخر روی سرش آوار شد.

منوچهر حامدی، ۵۶ سال بیشتر نداشت. هنوز سرحال و باانگیزه بود. می‌خواست از عرض جاده برگردد، بنشیند زیر دست گریمور، یک بار دیگر دیالوگ‌هایش را تمرین کند و برگردد برابر دوربین، اما همه چیز در یک لحظه تمام شد. در مراسم ترحیم منوچهر حامدی، چهره‌هایی به چشم می‌خوردند که هرکدام وزنه سنگینی برای حرفه بازیگری در ایران بودند در حالی که همگی سیاه‌پوش و بهت‌زده در غم کوچ نابهنگام او آمده بودند. مردی که شاید به‌ندرت در شمار بازیگران نقش اول فیلم‌نامه‌ها در تیتراژ آثار به چشم می‌آمد اما اهالی سینما و تلویزیون همگی به اتفاق اقرار داشتند او در نوع خود، بهترین بود؛ کاربلد، بی‌حاشیه و حرفه‌ای.

قصه و غزل

گلی که گونه‌اش از ارغوان لطیف‌تر است

عاطفه جعفری
نویسنده و شاعر افغانستانی

زودتر از روزهای دیگر از رختخواب دل کنده و تصمیم می‌گیرم قبل از بیدار شدن دخترکم به امورات خانه رسیدگی کنم! همین‌طور که مشغول بودم و به هیچ چیز فکر نمی‌کردم جز اینکه طوری کارها را به سرانجام برسانم که ساعت ۹ خانه را به مقصد منزل خواهر ترک کنم ناخودآگاه زیر لب گفتم: زن از سکوت زن از آسمان لطیف‌تر است!

و دو سه مصرع دیگر در ادامه به خاطرم آمد، نشستم پشت میز ناهارخوری و نوشتمشان و به فکر فرو رفتم، مگر الان وقت شعر گفتن است؟ اما چاره‌ای نبود بیچاره خودش در خانه‌ام را زده بود نمی‌شد پشت در بماند در این سرما.

فکر کردم به زن به لطافت زن و مقایسه کردم با عناصر عالم و بدون اینکه اراده‌ای درکار باشد به این فکر کردم کدام زن؟ کدام زن از این همه لطیف‌تر است؟ کسی جز حضرت صدیقه(س) به ذهنم نیامد و گفتم: کدام زن؟ که پدر بوسه زد به دستانش! وقتی به خودم آمدم دیدم دقایقی است که صورتم از اشک خیس شده از این فکر که هرچه زنان عالم مادر باشند او هزاران برابر بیشتر این نقش را بلد بوده و مادری کرده برای امام حسن(ع) و امام حسین(ع) و خانم زینب(س).

اگر تمام زنان عالم در نقش همسری باشند او هزاران برابر بیشتر این نقش را در مورد امیرالمومنین(ع) و احقاق حقوق ایشان ایفا کرده، او دختر رسول خدا(ص) است مردی که در جهل مطلق به پیغمبری برگزیده شد. ساعت ۱۲ بود و من هنوز در خانه بودم، گرچه شعر تمام نشد و بعدا تمامش کردم و حتی بیت‌های نوشته شده هم ویرایش شدند:

هم از تراوش طبع روان لطیف‌تر است
هم از خیال غزل بی‌گمان لطیف‌تر است
هم از سکوتِ سحرپرسهٔ صحاری‌ها
هم از ترنم رود روان، لطیف‌تر است
هم از تلالؤ خورشید، بین برکهٔ صبح
هم از هوای سپیده‌دمان لطیف‌تر است
قسم به نقطهٔ آغاز آفریده شدن
که از طلوع نخستِ جهان لطیف‌تر است
بهشت زیر قدم‌های اوست آری او
زن از بهشت، از آن جاودان، لطیف‌تر است
کدام زن؟ که به او مادر پدر گفتند
ز جان عزیزتر و از بیان لطیف‌تر است
کدام زن؟ که سرشتِ منزّه و پاکش
از آدمی و پری توأمان لطیف‌تر است
مباد خاطرش آزردهٔ کشاکشِ دهر
که از حریر، که از پرنیان لطیف‌تر است
دریغ و درد که سیلی خورِ حوادث شد
گلی که گونه‌اش از ارغوان لطیف‌تر است

لالایی

ببین مادر...

شاعران بسیاری برای مادر سروده‌اند، بعد ملودی رویش آمده و خوانندگان مطرح متعددی حس و حالشان را برای مادر پرآوازه کرده‌اند، اما در میان انبوه آثار موسیقایی پیشنهاد ما شنیدن قطعه «مادر» محسن چاووشی است. اثری که امید روزبه شعرش را سروده است: ببین مادر ببین مادر ببین مادر زمستونه!
ببین احوالمو که مثل موی تو پریشونه...

